

از آن شهر برون نماندم چون با حرمه بخارا رسیدم
روز جمعه بود میان سنت و مریضه که مردی نام
و بر بلوی من بنیاد مکان بروم که آن ولی صفا
مکراست درین فکر بودم که قاضی امام محمد بن را
دیدم که از آن صفوف بر حوایت و نزدیک من آمد
و آن کس که بر بلوی نشسته بود گفت که از این
مکان برخیز که آن کس که او مرد از حق تا خوب است
در غار خراوتی و خود جای آن کس نشست رحمت
و حواری صبیحان بزرگان هستند هم در همان
که در جانب فقه تربت اوست رحمت که نوی
مبارک حضرت محمد صلی الله علیه و آله که با اوست و در
حانب فقه در همان سفدی رحمت خطره مشایخ
منصوفه است چون شیخ حسن مذپوش و هوای بن
یوسف بخاری است اما رحمت اندر سلطان غازی
او را بدر خود خوانده بود و چون سلطان عمر

عمر او را معقد بود بخارا را از اهل باجرت و نیت
باک داشتی و هر صورت که بر فردی از ساکنان خورا
او را از شهر برون کردی و کف تصوف نگاه داشت
ادب است چون ادب فرو گذشت دعوی مجرد
ماند و مدعی دور باید سی سال در خانقاه بخارا تمام
الذیر بود و افطاری او مانند چیزی بود چون بر
چیز و نغم و سبزیهای دیگر و در آخر بهای اراهل
اجابت که مکاهی در خانقاه در آمد و تبر بر سر
مبارک او زد و او را شهید کرد و حضرت شیخ عالم
قدس روح بارها میفرموده اند که در خاک بخارا
و در فتنه اند که ایشان را از زندگان حاجت نیست
شیخ ابو بکر بن ابی اسحاق کلابادی و دیگران
مذپوش و در سن اندر و هم وفات خود مذپوش
در سنه شصت و شصت و شصت بود و در کتب کوفیه که این نظم
کفته اوست **نظم** این گفته خدا را احدی نگوید